



چند روایت ناگفته از تدبیر و صداقت امیرکبیر

● محمود رنجبر فخری*

اشاره

بیان روایات و خاطرات تاریخی از زندگی بزرگان یا حوادث تاریخی و اجتماعی، و به قولی تاریخ شفاهی، بیانگر بخش هایی از واقعیات درباره اشخاص و شرایط زیست بوم آن زمان است که برای پژوهشگران و محققان منبع ارزشمندی است تا درک بهتر و واقع بینانه تری از آن زمان و شرایط افراد و پدیده های تاریخی داشته باشند. آنچه در ذیل آمده خاطراتی از زندگی امیرکبیر است.

محمد منتظم الدوله در سال ۱۲۹۳ق/ ۱۲۵۵ش در تبریز به دنیا آمد و در ۱۳۳۱ش در تهران به درود حیات گفت. جد بزرگش، میرزاابا، عهده دار ریاست مالیه و لایه هجده بلوک قزاقه داغ به مرکزیت اهر بود و فرزند وی میرزا سلیم، در شهر تبریز، با سمت لشکرنویسی وارد کار دولتی شد. یکی از فرزندانش به نام میرزا حسین، پدر منتظم الدوله، نیز مدتی در دیوانخانه عدلیه مشغول به کار بود. منتظم الدوله سواد فارسی و عربی، حساب و کتاب، کسب مهارت در خوشنویسی و تیراندازی، و همچنین دیانت و اخلاق خود را مرهون تلاش های پدر دلسوز خود می دانست. او نخستین کار دیوانی خود را از سال ۱۳۱۳ق در دوره پیشکاری عین الدوله، در سمت منشی خاصه همایونی، در آذربایجان، آغاز کرد و با فرمان مظفرالدین میرزای ولیعهد به علت جلب اعتماد به «دبیراسرار» ملقب شد. پس از قتل ناصرالدین شاه و عزیمت ولیعهد به تهران، با گسترش ردالت های محمدعلی شاه، در سال ۱۳۲۴ق عازم تهران شد و پس از سقوط وی، به دعوت وزارت داخله مجدداً مشغول به کار شد. سپس، عضو اول دفتر مخصوص شاه شد. در تشکیلات اولیه وزارت کشور نیز با حکم احمدشاه به مدیریت اداره مرکز و پس از چند ماه، به ریاست اداره جنوب و غرب و پس از دو سال، به ریاست

* کارشناس ارشد مدیریت، بازنشسته سازمان اسناد و کتابخانه ملی، پژوهشگر اسناد و تاریخ.....mranjbar307@gmail.com

روایات تاریخ
معمولاً معطوف به
رویدادها و حوادثی
است که به منزله
خروجی فعل و
انفعالات ثبت و
به نسل‌های آتی
منتقل می‌شوند

اداره شمال منصوب شد. او مدت دو سال نیز در سمت معاونت ایالت کرمان مشغول به کار بود و در شرایط بحرانی غرب کشور، در زمان انقلاب روسیه، در مقام کفیل ایالت کردستان عازم آن محل شد. منتظم‌الدوله هنگام قشون‌کشی روس و عثمانی و غارت و جنایات قوای روس و معضلات آن نواحی خاطرات مبسوطی ثبت کرد. در اوایل ۱۲۹۹ش به سمت معاون حشمت‌الدوله در وزارت داخله برگزیده شد. پس از مدت کوتاهی، به حکومت کاشان و نطنز منصوب و عازم آن ناحیه شد. وی در خاطرات خود می‌نویسد:

«یک روز به قصد گردش به باغ فین رفتیم، مرا به خرابه‌های حمامی که مرحوم میرزا تقی‌خان امیرکبیر را در آنجا رگ زده بودند راهنمایی کردند. عجب اینست که جای قطرات خون را که به دیوار پاشیده بود با رنگ سرخ نقاشی کرده بودند، اثر این فاجعه باقی بود و قلب بینندگان را جریحه‌دار می‌کرد. تمام معاصران آن دوره نقل می‌کردند که امیر در اولین مرحله زمامداری، بودجه و دخل و خرج را توازن داده، قشون را ترتیب داد که با نهایت بینایی دو پایه اصلی بقای مملکت را، که مالیه و قشون باشد، از هر جهت استوار و دارالفنون را مرتب و روزنامه‌نویسی را معمول نمود. علیقلی‌خان پیشکار مرحوم حسنعلی‌خان امیرنظام گروسی تعریف کرد که در اواخر دوره محمدشاه شخصی با تقدیم رشوه امتیاز عجیبی از شاه گرفت که مطلق فرامین سلطنتی قبل از موافقت او جریان پیدا نکند، در واقع کلیه فرامین را مونوپل کرده بود. یک قطعه مهر هم به سجع تهیه کرده و تا آن مهر پشت فرمان نمی‌خورد به صحه شاه نمی‌رسید. موقعی که امیرکبیر لقب وزیر نظام و ریاست قشون آذربایجان را پیدا می‌کند، آن مرد مهر مطابق را نمی‌زند تا دویست اشرفی سکه فتحعلی‌شاه و یک جامه خز گرفته موافقت می‌کند. پس از فوت محمدشاه، که امیر وسایل حرکت ناصرالدین‌شاه را از تبریز به تهران فراهم نموده و متصدی امر صدارت می‌شود، آن شخص را که از ممر استفاده از فرامین میلیونر واقعی شده بود، احضار و امر می‌دهد دویست اشرفی خود را با جامه خز خود به علاوه دویست هزار اشرفی فتحعلی‌شاهی از او دریافت می‌کنند.» (نجیرفخری و طباطبایی، ۱۳۷۹: ۶۸-۶۹).

تصدی معاونت ایالت خراسان در سال ۱۳۰۲ش، استانداری کرمانشاهان از تاریخ ۱۳۰۴ با حکم رضاشاه، و گیلان و طولش از سال ۱۳۰۶، فرمانداری قزوین از سال ۱۳۱۰، فرمانداری زنجان از سال ۱۳۱۴ و حکم فرمانداری قزوین از سوی محمدرضا پهلوی در سال ۱۳۲۲، که آخرین سمت دولتی منتظم‌الدوله بود، از وظایف مهم کاری وی است. همچنین خطوط زیبا و قطعات ادبی برجای‌مانده از وی بیانگر ذوق هنری و طبع شعر ایشان است (تلخیص از خاطرات منتظم‌الدوله).

روایات تاریخ معمولاً معطوف به رویدادها و حوادثی است که به منزله خروجی فعل و انفعالات ثبت و به نسل‌های آتی منتقل می‌شوند. ظرفیت‌ها، ارزش‌ها یا ضعف‌ها و اشکالات، آن‌گونه که باید مورد توجه قرار نمی‌گیرند و به ندرت می‌توان به اطلاعات لازم از انگیزه و ماهیت تصمیمات و اقدامات تأثیرگذار در ادوار گذشته دست یافت و قابلیت‌ها یا کاستی‌ها

یک رجل سیاسی
علاوه بر امانتداری،
دانش و تجربیات
لازم باید از
چه توانایی‌های
فکری، هوشمندی
و سرعت انتقال
ذهنی، برخوردار
باشد

را به درستی ارزیابی کرد. به همین لحاظ است که نمی‌توان همه ابعاد شخصیتی انسان‌های بزرگی مانند میرزا تقی‌خان امیرکبیر را حتی در ذهن تجسم کرد و به رمز و راز محبوبیت و ماندگاری آنان در تاریخ و نسل‌های آتی پی برد. واقعاً چه ویژگی‌ها و خصوصیتی است که این نادره بزرگان را از دیگر رجال سیاسی تاریخ برجسته‌تر ساخته است؟ گاهی تنها شرح یک خاطره از یک ماجرا یا رویداد و حتی ملاحظه یک رفتار و منش انسان‌های فرهیخته می‌تواند از ابعاد شخصیتی و روح بزرگ آن‌ها رونمایی کند که با هیچ توصیف و تمثیلی قابل بیان و عرضه نیستند.

آنان با تدبیری استثنائی و حتی با یک اشاره می‌توانند الگویی عرضه کنند تا بدانیم یک رجل سیاسی علاوه بر امانتداری، دانش و تجربیات لازم باید از چه توانایی‌های فکری، هوشمندی و سرعت انتقال ذهنی برخوردار باشد تا در سرنوشت سیاسی یک ملت تأثیر بگذارد. محمد منتظم‌الدوله، ملقب به دبیر اسرار، در خاطرات خود می‌نویسد:

«روزی تاجری که مال التجاره‌اش در راه استانبول و بر اثر طوفان در دریا [مدیترانه] به زیر آب رفته بود نزد امیرکبیر رفته و از وی می‌خواهد تا مال التجاره‌اش را از پادشاه عثمانی مطالبه کند. امیرکبیر می‌گوید اموال شما بر اثر حادثه طبیعی از میان رفته و اگر در خاک مملکت عثمانی و توسط راهزنان و دزدان غارت می‌شد، دولت عثمانی به‌عنوان حافظ امنیت قلمرو خود مؤظف بود اصل یا معادل مبلغ آن‌ها را پس دهد و تو می‌گویی در دریا غرق شده است. تاجر مذکور از توضیحات امیر قانع نشده و با اظهار تضرع از اینکه دیگر قادر به فعالیت تجاری نخواهد بود، بر خواسته‌اش اصرار ورزیده و اظهار می‌کند که ناچار است همان‌جا بست بنشیند. امیر کمی به فکر فرو رفته و سپس از وی می‌خواهد صبح فردای آن روز بیاید و نامه‌ای را که وی خواهد نوشت، ببرد و اموال خود را بگیرد. تاجر یادشده در وقت مقرر آمده و نامه امیر را برگرفته و طی سفری با خود به دربار عثمانی می‌برد. اطرافیان امیر چنین تصور می‌کنند که امیر باتوجه به سماجت وی خواسته او را دست به سر کند و یا اصطلاحاً دنبال نخودسیاه بفرستد. تاجر مذکور پس از حدود یک ماه با خوشحالی نزد امیرکبیر آمده و ضمن تقدیم تحفه‌ای به امیر از اینکه خسارت وارده را از پادشاه عثمانی گرفته قدردانی می‌کند. اطرافیان امیر متعجب شده و بالاخره از وی سؤال می‌کنند در نامه چه نوشته بود که چنین مؤثر واقع شده؟ امیر می‌گوید: اگر دقت کنید در پشت سکه شاه عثمانی نگاشته شده «سلطان‌البرین و خاقان‌البحرین». به پادشاه عثمانی نوشتیم یا سکه‌ات را عوض کن یا مال التجاره این بازرگان را به وی بازگردان.» (خاطره دستنویس از مرحوم منتظم‌الدوله، آرشو مدیرت اسناد ملی شمال غرب کشور).

در بخشی دیگر از خاطرات می‌خوانیم:

[وقتی] ساعدالملک، پسر امیر از تبریز، وارد طهران می‌شود، جمع کنیری از رجال و معاریف محض خودشیرینی در مقابل اقتدار امیر، اسب و طاقه شال و جواهرات و

انواع اشیای نفیسه به‌عنوان تبریک ورود تقدیم می‌نمایند و امیر دستور می‌دهد که تمام آن اموال را بعد از خاتمه به معرض فروش آورده، تنها یک جلد قلمدان به پسر خود داده، می‌گوید: فرزندم مملکت ایران فقیر است و بیش از این یک قلمدان به شما سهم نمی‌رسد و وجه تهیه‌شده را به مصرف جنگ هرات می‌رساند (رنجبرفخری و طباطبایی، ۱۳۷۹: ۶۹-۷۱).

از دیگر اقدامات مهم و اساسی میرزاتقی خان امیرکبیر ساماندهی و تربیت قشون ایران بود که منتظم‌الدوله در بخشی دیگر از مطالب خاطرات خود با عنوان «اردوی سلطانی»، به نقل از حسین قلی خان نظام‌السلطنه، می‌نویسد:

«من بچه بودم همراه پدرم که صاحب منصب کشیک‌خانه [بود] و با سوارهای خود در چمن سلطانیه جزو اردو بودند، حضور داشتم، اردو انتظام محکمی داشت که به‌هیچ‌وجه از افراد قشون به زارع و زراعت تجاوز و تعدی ممکن نبوده. وقتی که اردو مرخص شد چون ما از ایل مافی و بلد راه بودیم، از بیراهه حرکت کردیم. تابستان گرم، راه بی‌آب بود و فوق‌العاده عطش داشتیم، رسیدیم به یک قطعه جالیز خیار. جالیزبان در بالای تپه مرتفعی نشسته بود، هرچه صدا کردیم بیا از این خیارها قدری به ما بفروش، جواب نداد تا اینکه پدرم فریاد کرد که ما این دو قران پول را بالای این سنگ گذاشته ده بیست عدد از این خیارها را چیده رفع عطش می‌کنیم. پالیزبان با صدای بلند گفت پس در این صورت بگویید دیشب امیر مرده است و ما بعد از شنیدن این جواب قدرت نکردیم دست به خیار بزنییم. سال دوم تشکیل اردوی سلطانیه بود که عده نفرات سوار و پیاده به هفتصدوپنجاه هزار نفر رسیده و با آن نظم و ترتیب اداره می‌شد و موقع مرخصی اردو امیر گفته بود که سال دیگر اگر زنده ماندم، تشکیل اردو با من و اختیار آن با ناصرالدین‌شاه است که به هر جانب میل دارد حمله نماید و انتشار این کلام مقدمه خاتمه عمر امیر را فراهم نمود و همسایه شمالی (روسیه) را به خیال انداخته بالاخره ناصرالدین‌شاه را از امیر مرعوب نمودند تا امیر را منقصل و در کاشان به آن صورت فجیع که همه می‌دانند، به قتل رسانده و از همان روز مقدمات بدبختی و فلاکت میهن ما را فراهم نمودند. مثل اینکه از ناصرالدین‌شاه تعهد گرفتند که هیچ‌وقت دیگر در چمن سلطانیه اردو تشکیل نکنند و به تدریج اساس ارتش را در ایران محو کردند که سربازهای اعزامی از ولایات با کسب و صرافی و قصابی و هیزم‌شکنی و امثال آن امرار حیات می‌نمودند» (همان‌جا).

منابع

۱. خاطرات منتظم‌الدوله (دبیر اسرار) (۱۳۷۹). به کوشش محمود رنجبرفخری و سیدجمال‌ترابی طباطبایی. تبریز: نشر سرخاب.
۲. خاطره دستنویس از مرحوم منتظم‌الدوله، آرشیو مدیریت اسناد ملی شمال غرب کشور، تبریز.